

درباره تصحیح متون

شیوه‌های تصحیح متون

دکتر محمد روشن

بلوشه فرانسوی که خدمت‌های ارجمند بروز دادند و هوتسما، دوخوبه و بسیاری دیگر که من بیشتر به نام آشنایان پرداختم.

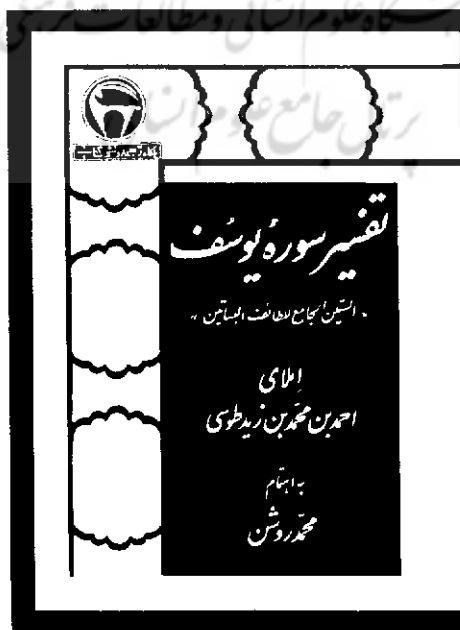
پیشگام دانش متن شناسی در ایران بی گمان نام استاد علامه شادروان محمد قزوینی بر پیشانی این فن است و البته فهرست برداران عزیزی چون شادروان میرزا یوسف خان اعتصامی - پدر شاعر نامدار زن ایرانی - ابن یوسف، و ایرج افشار و دانش پژوه و اوکتایی و دکتر مهدی بیانی و حسن ره آورد و دکتر علی نقی منزوی، و برادر دانشمند او استاد احمد منزوی که پر بارترین فهرست‌های فارسی مرهون اهتمام شبانه روزی او است، گام‌های نخستین را در راه دانش متن شناسی برداشتند؛ و اهتمام جانانه استاد شادروان مجتبی مینوی که به کوشش‌های فراوان شماری بیش از پنجاه هزار نسخه را - عمدتاً از ترکیه - فیلمبرداری کرد که در گنجینه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران گرد آمده است. گفتنی است به توانی در حد وسیع،

آغازگر این کار مرحوم محمد قزوینی بود که بخشی از کتابهای نامبردار را برای کتابخانه ملی ایران عکسبرداری کرد. از ذکر فهرست برداران ترکیه بازماندیم که شماری از فرنگیان نیز در این میانه بذل مساعی کرده‌اند از جمله ریتر و فلیکس تاور، و از ترکان احمد آتش و شماری دیگر.

ذکر این نامها را ضروری دانستم که آن کس که بر خود نام مصحح می‌نهد، باید این نام آوران - گاه از یاد رفته - را باز شناسد که هم اکنون چهره‌هایی جوان‌تر چون ریشارد فرانسوی که خواننده‌ام به تجدید نظر در فهرست‌های

متن شناسی، که از آن به «تصحیح انتقادی متون» یاد می‌کنیم با سازوکارهای نو، دانشی نوپا در ایران است. چنانکه می‌دانیم فن چاپ در سده پانزده میلادی پدید آمد؛ و طبعاً آثار و نگاشته‌های شاعران و نویسندگان و پدیدآوردگان به دست گروهی از خطاطان که به احتمال از خطی به نسبت خوش بهره داشتند، و یا در کار بازنویسی نگاشته‌ها خوی گر بودند، به خط دست نگاشته می‌آمد.

بیرون از جهان، نمونه‌های آفریده‌های سخنوران در ایران، انباشته‌ای گرانبها از دست‌نوشته‌هایی است که بیشترین آنها در خارج از ایران، در کشورهای اروپایی، و بخشی کلان در عثمانی دیرین و ترکیه امروز فراهم آمده است. پیدا است که فرنگیان که آشنایی بیشتر با نسخه‌های خطی و ارزش و اعتبار آن داشتند به گردآوری آن پرداختند، و بتقریب از همان آغاز به کار فهرست برداری از آن پرداختند که خود فرصت مغتنمی برای ما ایرانیان است که کم و بیش با میراث‌های ارجمند خود آشنایی یافتیم.



استادانی نامدار که با زبان فارسی و تازی آشنایی داشتند به فهرست برداری از گنجینه‌های خود پرداختند در این شمارند: بروکلن، فلیشر، لاندآور، پرچ از آلمان، ویلیام جاکسن از امریکا، و ذرن و رزن، زلمان سیمونوف از روسیه، فلوگل، کرافت از اتریش، بورکوی - در نسخه‌های موجود در افغانستان، و آبریی، براون و اته و مار گلیو و نیکلسون و چارلز ریو، دنیسن راس و زاخائو در گنجینه‌های کتابهای انگلستان، و گوئیدی و هامر، پیتزی و روسی در کتابخانه‌های ایتالیا و

فرانسویان می‌پردازد و زیپولی در ایتالیا بدین کار اهتمام دارد و بروئن در لیدن هلند.

کار تصحیح متن، کاری دشوار است و به اعتباری جانکاه، وقتی که به مخزن کتابخانه دانشکده ادبیات تهران به معرفی استادان شادروان خود دکتر محمد معین و استاد فقید سعید مدرس رضوی راه یافتیم و به کتابهای شادروان علامه قزوینی برخوردیم، دیدیم که چگونه آثار مصحح آن فقید پر از حاشیه و یادداشت بود که بر نسخه‌های چاپی خود استدراکات خود را مرقوم داشته بود و من بخشی از یادداشتهای آن فقید را بر تاریخ جهانگشای جوینی، در سال ۱۵ مجله فرهنگ ایران زمین چاپ کردم تا خود بیاموزم که کار تصحیح پس از چاپ اثری پایان نمی‌گیرد و به اعتبار آشنایی بیشتر مصحح به کار خود وقوفی بیشتر به نارساییهای کار خود دارد.

البته این نکته پذیرفتنی است که آراینده و مصحح متون باید در رشته تخصصی خود بکار پردازد اما چنان که گذشت شمار کسانی که عمر بر سر کار تصحیح نهاده‌اند اندک شمارند، از این رو بدین بسنده می‌کنیم تا از مصححانی که در کار تصحیح متون تجربه‌ای عام دارند بهره‌جوییم و درین شمارند نامهای گرامی:

مرحومان محمد قزوینی، محمد علی فروغی، عبدالعظیم قریب، احمد بهمینیار، ملک الشعرا بهار، علی اصغر حکمت - که البته کشف الاسرار، در هر مجلد یکی از شاگردان ویارار او بوده‌اند که خود در شمار استادان امروزند - مدرس رضوی، عباس اقبال، سعید نفیسی، جلال همایی، بدیع الزمان فروزانفر، مجتبی مینوی، محمد تقی دانش‌پژوه، دکتر مهدی بیانی، دکتر محمد معین، دکتر ذبیح الله صفا و استادانی که عمر و عزتشان مستدام باد: دکتر یحیی مهدوی و دکتر اصغر مهدوی و دکتر مهدی محقق و نسلی جوانتر که آثاری سودمند به جای نهادند.

به مثل در متنی چون تاریخنامه طبری به تصحیفهای شگفتی‌آور از نامهای کسان و جایها برمی‌خوریم که احتیاطی سخت در خور می‌طلبد و اهمی تمام! و از آن روی به اعتبار جدولی که به پایان متن تاریخنامه طبری خود افزودم برگ برگ چاپ دوخوبه و همکاران او را با متن فارسی چاپ خود و حتی ترجمه امروزم مرحوم ابوالقاسم پاینده برابر نهادم تا خواننده احتیاط کار پستوانه اهمی که به کار داشتم خود ناظر باشد که گذشته از مراجعه مستقیم به متن الطبقات الکبیر محمد بن سعد کاتب الواقدی به تصحیح ادوارد زاخاو در لیدن هلند به سال ۱۹۲۸ میلادی با فهرستهای اعجاب آور خود، گذشته از ارائه صفحه متن، شمار سطر را هم بر شمرده است و بدینچه تصحیفاتی را که در ذکر نامها روی داده است از جمله

«عروه» را «غزوه» کتاب کرده‌اند و «عقبه بن ابی معیط» را «عصبه...» و نمونه‌های بی‌شمار؛ با دیدن کتاب المغازی محمد بن عمر واقدی چاپ مارسدن جونز - چاپ ۱۹۶۶ جامعه آکسفورد، و چاپ مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت - و «سیره النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - لابی محمد عبدالملک بن هشام، مصحح محمد محیی الدین عبدالحمید؛ و سرانجام الاعلام زر کلی و معجم البلدان، در حد توان متنی قابل اعتنا عرضه کردم که هر چند آن را به عنوان کتاب برگزیده سال ۱۳۶۶ به من اعلام کردند، به هنگام عرضه لوحه تقدیر، نام کتاب دیگری در یک پنجم حجم کتاب این بنده در سه مجلد و در ۱۹۰۴ صفحه بر خورداری یافت! شکر الله که کار را من به امید کوششی در خور مردم صاحب‌دل آراسته بودم نه جایزه و لوحه تقدیر!

باری، اینک که سخن از تصحیف نامها به میان آمد، خوشتر است که از آن به صوری گشاده‌تر باز بگویم. آشنایان به خط فارسی - عربی می‌دانند که بلائی نقطه بر سر واژه‌ها، دردی درمان ناپذیر است؛ و من به چند نمونه از آن اشاره می‌کنم که خوانندگان دانشور را ملاکی برای اعتبار اثر تلقی گردد.

واژه‌ای است سخت آشنا: «تازبان» که شادروان دکتر معین آن را در فرهنگ خود «ص فا» آورده است و صفت فاعلی لابد از تاختن و تازیدن بر شمرده است. اما پس از انتشار چاپ داستان سیاوش از سوی مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی که اصل کار به کوشش دوست شادروان عزیز - از همکاران بنیاد شاهنامه فردوسی - محمد مختاری آراسته شده بود و با استاد شادروان مجتبی مینوی سرپرست علمی بنیاد شاهنامه فردوسی باز خوانی گردیده بود، روشن شد که صورت درست واژه «تازنان» است از مصدر «تازنیدن» که در بیتهای ۴۱، ۸۶۹، ۱۸۰۵ داستان سیاوش آمده است.

سیاوش چو بشنید بسپرد راه

پذیره شدش تازنان با سپاه

داستان سیاوش، مصحح محمد روشن. ب ۱۸۰۳

بشد تازنان تا به شهری رسید

که آن را کران و میانه ندید

داستان اسکندر. همانجا. ب ۱۱۸۳

در بیت مشهور:

الهی عفو کن گناه ورا بیفزای در جشن جاه ورا

در جایی و گفتاری دیگر درباره «عفو» بر وزن «رفو» که شاهدهایی

در روشنایی نامه ناصر خسرو و ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی

اشاره‌ای کردم، نکته شایانی که هست، تصحیف واژه «جشن» است

تاریخنامه طبری

گردانیده
منسوب به بلعمی

از کهن‌ترین متون فارسی

بخش چاپ نشده

به تصحیح و تفسیر
محمد روشن

مجلد دوم

شماره
پیاپی ۱۳۱۶

شرف‌النبی

تصنیف

ابوسعید خدری

ترجمه

نجم‌الدین محمود راوی

تصحیح و تفسیر

محمد روشن

مرزبان‌نامه

ترجمه
سعدالدین وراوی

با تفسیر و تفسیر
محمد روشن

چاپ‌نامه

با اصلاحات و اضافات
میرزا

سال‌آبادت و ابیات دوآرزه



در این بیت با واژه «حشر» که کسانی که با شیوه نگارش کاتبان آشنایی دارند می‌دانند چسان به آسانی واژه «جشن» را در این بیت فردوسی، معنی راستین خود را می‌رساند به «حشر» بدل کرده اند.^۱ در باب سیوم مرزبان‌نامه، مصحح استاد شادروان محمد قزوینی حکایتی است ذیل عنوان «داستان سه انباز راهزن با یکدیگر» عبارتی در این داستان آمده است که از تصحیف‌های ناروایی است که معنی عبارت را ناممکن می‌گرداند:

«و حکما گفته‌اند امل دام دیوست از دانه او نگر تا خود را نگاه داری که هزار طاووس خرد و همای همت را به صغیر و سوسه از شاخسار قناعت در کشیدست و از اوج هوای استغنا به زیر آورده و بسته بند خویش گردانیده...»^۲

پیداست که سعدالدین وراوی در این عبارت صنعت مراعات النظیر را مد نظر داشته است: «امل دام دیو است، آژ دانه او، نگر...»^۲. دام را «دانه» ضروری است، و «دانه» امل «آژ» و حرص و شره است.

در عبارتی دیگر از مرزبان‌نامه علامه فقید می‌نویسد:
«چنین رسولی پیش شاه پیلان فرستیم تا سالتی از ما بگذارد و حالی دواعی آمدن او را فاتر گرداند و نطق نهضتش پاره از محاربت منقسم کند...»^۳

در چاپ ما آمده است:

«... حالی را دواعی آمدن او فاتر گرداند و نطق نهضتش به آره محاربت ما، منقسم کند...»^۴

نکته شیرین دلپذیر در توضیح بیتی است نازی منقول در مجلد دوم جهانگشای جوینی مصحح علامه فقید قزوینی در سلسله انتشارات اوقاف گیب، چاپ سال ۱۹۱۶ مسیحی/۱۳۳۴ هجری

قمری. بیت چنین است:

لا یصلح الملک و السریر لمن کان أبوه یبیع مجاناً
علامه فقید در حاشیه نوشته‌اند:

چنانکه از عبارات ذیل منقوله از شحات عین‌الحیوه تألیف علی ابن‌الحسین الکاشفی [چاپ کانپور، ص ۳۸-۳۹] واضح می‌شود نام یک نوع طعامی بود که پخته آن را دوره گردان می‌فروخته‌اند، ولی کیفیت آن و اجزاء آن باز اصلاً و ابداً معلوم نشد. در کتاب مزبور شرح احوال خواجه علی رامتین ملقب به «عزیزان» متوفی در سنه ۷۱۵ تا ۷۲۱ گوید:

منقول است که روزی خدمت عزیزان را مهمانی عزیز رسیده است و در خانه ایشان خوردنی حاضر نبوده و از آن جهت بسی در بار (یعنی ظ متفکر و مهموم و در زحمت) شده‌اند و از خانه بیرون آمده،

ناگاه غلامی مجان فروش که از جمله مخلصان ایشان بوده و دیگری پر از مجان بر سر در این محل رسیده است و نیازمندی بسیار کرده که این طعام را به نیت ملازمان شما ساخته ام، امیدوارم که در محل قبول افتد. خدمت عزیزان را آمدن آن غلام با این طعام درین وقت بغایت پسندیده افتاده است، وی را نوازش کردند و مهمان را با آن برگزانیبند. در پس آن غلام را طلبیدند و فرمودند که خدمتگاری تو بغایت کاری بود اکنون هر مرادی که داری از ما بطلب... (الی آخره که متضمن کرامتی است از «عزیزان» و کتبه محمد بن عبدالوهاب سنه ۱۳۶۵/۱۲ اسفند ۱۳۲۴.

بعد در همان روز رجوع کردم ترجمه کتاب مزبور (یعنی رشحات عین الحیوه) و دیدم در هر دو مورد این کلمه را به «اکارع» [پاچه‌ها] ترجمه کرده و نوشته: «فخرج من بیته فصدف غلاماً محلفه کان یبیع الاکارع و معه قدر مملو من الاکارع... الخ. اگر مترجم عربی درست کرده باشد او قطعاً درست ترجمه کرده چه خود او از اهالی قازان است که محل تحصیلات آنها در ماوراءالنهر و مخصوصاً در بخارا و آن نواحی است و این کلمه «مجان» هم در قصه عزیزان که خود از اهالی رامتین دو فرسخی بخارا است، و هم در جهانگشا در موضع حاضر صحبت از یکی از اهالی بخارا است، معلوم می‌شود که این کلمه به اصطلاح اهالی بخارا و نواحی به معنی پاچه گوسفند است و مجان فروش یعنی به اصطلاح طهرانها «کله پاچه پز» و به اصطلاح اهالی عراق عرب فعلاً «پاچه چی»!

و گمان می‌کنم که «مجان» به ضم میم باید باشد و با جیم فارسی باید باشد که صریحاً هر دو مرتبه در «رشحات...» همانطور نوشته است صریحاً و واضحاً و ظاهراً جمع «مچ» باید باشد به همان معنی «پاچه»؛ پس الحمدلله که معنی «مجان» = «مچان» و «مجان فروش» پس از سی و دو سال جهل، امروز صدقه در طهران برای من معلوم شد. محمد بن عبدالوهاب قزوینی ۱۱/۱۲/۱۲۴۷.

علامه فقید محمد قزوینی در مجلد دهم از «یادداشت‌های قزوینی» گفتاری در تصحیف دارد که بسی خواندنی است و من پاره‌ای از آن را نقل می‌کنم:

«... علمای اسلام از قدیم الایام در خصوص تصحیف کتابها نوشته‌اند از جمله که در نظر است کتاب التصحیف للدارقطنی و کتاب التصحیف لابی هلال عسکری (ظ)... گذاردن حرکات نه فقط در خط جاری معمول نبوده، بلکه یکی از عیوب محسوب می‌شده است... اما تصحیف... یکی از مدرسین در ضمن درس می‌گفت: «ولایکون النذرا الآفی قریه»، معلوم شد «الافی قریه» بوده است یعنی نذر با قصد قربت... و دیگری می‌خواند: «ویکره القرع و یحب»

الخیار» یعنی [حضرت] کدورا کراهت داشت و خیار را دوست داشت و اصل «و یکره القرع (?) و یحب الختان» بوده است. و یکی از فقها می‌خواند: «قال الشافعی یستحب فی المؤذن ان یکون صبیاً». از او پرسیدند علت این استحباب چیست؟ گفت: «لیکون قادراً علی الصعود فی درج الماذنه» و در اصل «صبتاً» بوده است یعنی بلندآواز... یکی از مشایخ حدیث... می‌گوید: «فلان عن فلان عن رسول الله عن جبرئیل عن الله عن رجل». گفتیم: «چرا شیخ؟» بعد معلوم شد «عن الله عز و جل» بوده است. و همو گوید شیخی از مغفلین نزد ما بود که حدیث روایت می‌کرد. از جمله روزی گفت: روی ان النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - کان یغسل خصی حماره» از او پرسیدند که چه دلیل داشت که حضرت... خر خود را می‌شست؟ گفت: «برای تواضع و فروتنی!» بعد معلوم شد «خصی حماره» بوده است... یا: قال علی (ع): «خراب البصره بالریح» بعد از دو قرن معلوم شد که «بالزنج» بوده است...

آنگاه علامه فقید به موارد تصحیف نامها و پاره‌ای واژگان فرهنگهای فارسی پرداخته است. مخلص کلام آن است که مصحح متن همواره باید در اهتمام خود جويا و پویای صورتهای گوناگون واژه‌ها باشد. چنانکه من در متن «منشآت خاقانی» «واحرنا» که شادروان معین در فرهنگ خود و خاقانی این ترکیب را در دیوان خود دست کم سه بار آورده است، بر اثر یادداشتی از استاد دانشمند تازی‌دان جناب دکتر احمد مهدوی خاقانی بدین نکته پی بردم که در پاره‌ای موارد ترکیب «واحرنا» درست است، که آن موضوع گفتار دیگر من خواهد بود ان شاء الله.

برای زیبایی پایان این بیت تازی را از یادداشت‌های قزوینی نقل می‌کنم:

فرداً شب بمیروم یکلبه مبرراً اثرأ هیم بعزوسی
فردا شب نمی‌روم به کلبه میرزا ابراهیم به عروسی. والکله الموفق.

پی‌نوشتها:

۱. شاهنامه فردوسی، مصحح محمد روشن، ص ۱۲. ب ۱۴۳.
۲. چاپ لیدن، ص ۷۴، سطرهای ۱۸ - ۲۰.
۳. مرزبان نامه، سعدالدین وراوینی، مصحح محمد روشن، ص ۱۳۵، سطر ۱۵.
۴. همان، ص ۱۹۰، سطرهای ۷ و ۸.
۵. همان، ص ۳۷۴.
۶. جهانگشای جوبنی، ج ۲، ص ۷۵.
۷. حواشی مدادی علامه قزوینی بر جهانگشای جوبنی، جلد ۲.